



آردل از زخمی

بامقدمه‌ای از یاشار کمال
ترجمه‌ی علیرضا سیف‌الدینی

- جهان‌نو -

درباره نویسنده

آردال از^۱ در ۲۶ مارس ۱۹۳۵ به دنیا آمد. به همراه پدرش، که کارمند دولت بود، به شهرهای مختلف ترکیه سفر کرد. مدرسه راهنمایی را در آنتالیا و دبیرستان را در توکات و تحصیل در رشته حقوق را، که در دانشکده حقوق دانشگاه استانبول آغاز کرده بود، در دانشکده حقوق آنکارا به اتمام رساند. پس از آن همراه دوستان دوران تحصیل در دانشگاه استانبول، مجله a را منتشر کرد. نخستین کتاب قصه‌اش «خسته‌ها»^۲ (۱۹۶۰) را در مجله a و نخستین رمان خود «در اتاق‌ها»^۳ (۱۹۶۰) را در نشریه «وارلیق»^۴ به چاپ رساند. همزمان با کودتای ۱۲ مارس، کتابفروشی و نمایشگاه محصولات فرهنگی‌اش در آنکارا تعطیل شد و خود او نیز به دلیل عقیده سیاسی‌اش دستگیر و در دادگاه حکومت نظامی به زندان محکوم شد. پس از اتمام دوره توقیف و زندان، دست به نگارش آثاری زد که نشانگر وقایع آن دوره است. «زخمی»^۵ ابتدا در سال ۱۹۷۳ به صورت

1. Erdal Öz

2. yorgunlar

3. Odalarda

4. Varlık (هستی)

5. Yaralısın زخمی هستی

پاورقی در روزنامه «جمهوریت» و سپس در سال ۱۹۷۴ به صورت کتاب منتشر شد و طولی نکشید که در کشورهایی نظیر مجارستان، آلمان، هلند، سوریه و مقدونیه ترجمه و چاپ شد و متعاقب آن در سال ۱۹۷۵ جایزهٔ رمان «اورهان کمال»^۱ را از آن خود کرد. آثار دیگر او عبارتند از: مجموعه قصه «خونی»^۲ (۱۹۷۳)، کتاب خاطرات «دنیز گزمیش سخن می‌گوید»^۳ (۱۹۷۶)، «شب پژمردگی گل تو»^۴ (۱۹۸۶)، که تکمله کتاب پیشین است، مجموعه قصه «صدای برف در هوا»^۵ (۱۹۸۷)، کتاب مشاهدات سفر یا سفرنامه «دُرناي سرخ من»^۶ (۱۹۷۶)؛ در همین سال، رمان «در اتاق‌ها» برای دومین بار و به صورت کتاب چاپ و منتشر شد. آردال از در خلال سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۷۵ سرپرستی انتشار کتاب‌هایی تحت عنوان «کتاب‌های دوست» از سری کتاب‌های ادبیات کودکان را برعهده گرفت و در سال ۱۹۸۱ «انتشارات جان» را تأسیس کرد و دو کتاب نیز برای کودکان به رشته تحریر درآورد: «بادکنک قرمز»^۷ (۱۹۹۰) و «همیشه از آن پایین پایین‌ها برف می‌آید»^۸ (۱۹۸۲).

«زخمی»
به جمع به یاد ماندنی‌های
رمان ما خواهد پیوست.»
یاشار کمال

در عبارت «یک ملت از طریق قصه‌اش قابل ارزیابی است» باید درنگ و تأمل کرد. هرملتی از طریق هنر، فرهنگ و رمان خود تعریف می‌شود. این به معنای اعتقاد به ارتباط میان تمدن هر ملت و رمان آن ملت است. رمان، به اعتقاد برخی از اندیشمندان، مظهر فرهنگ است. در جهان امروز، خواه ناخواه، رفته رفته بر قدر و منزلت رمان افزوده می‌شود؛ یعنی درست در زمانی که عده‌ای مرگ رمان را اعلام می‌کنند، اهمیت آن در عصر ما روز به روز بیشتر می‌شود. چنانچه بگوییم در آمریکای جنوبی، این رمان بود که برای نخستین بار وارد کارزار شد، سخنی گزاف بر زبان نرانده‌ایم. اما در تاریخ ما این شعر بود که دائم می‌جنگید. رمان در عصر ما، یا دقیق‌تر بگوییم در تاریخ ما، هنوز تازه وارد کارزار شده است. هرگاه به گذشتهٔ این ملت‌ها و اعصار نگاهی می‌اندازیم، پیکار بی‌امان قصه و شعر و حماسه و رمان را چشمگیرتر می‌یابیم؛ با این حال، به محض آن‌که به عصر کنونی باز می‌گردیم، درمی‌یابیم که این پیکار بیش از گذشته با شعور و ادراک سر و کار دارد، چه در نزد استعمارگر و چه در نزد محرومان و درماندگان.

- | | | |
|--------------------------|------------------|---------------------------|
| 1. Orhan Kemal | 2. Kanayan | 3. Deniz Gezmiş Anlatıyor |
| 4. Gülünün Solduğu Akşam | | 5. Havada Kar Sesi |
| 6. Allı Turnam | 7. Kırmızı Balon | 8. Alçacıktan kar Yağar |

در دنیای امروز ما آدمی روز به روز ماشینی تر می شود؛ و هرچه قدر ماشینی تر می شود، از انسانیت دور و دورتر می گردد. شاید این سخن خوشایندی نباشد. این کلام به این معنی نیست که تمام اقشار و گروه های انسانی را شامل می شود؛ با این حال، هستند گروه هایی که مصداق بارز این سخن به شمار می روند.

بروکرات شدن، به ویژه در عصر ما، حالتی از ماشینی شدن است؛ از خود بیگانگی، و فراتر از آن، از دست دادن اصالت. آدم بروکرات، آدمی است استعمار شده؛ نوعی وسیله و ابزار. بروکرات این خوی و خصلت را به همین صورت می پذیرد. از این که همچون چرخنده ای به حساب بیاید و چنین وضعیتی را بپذیرد، خود را نه تنها مستوجب سرزنش نمی داند، بلکه به دلیل کارهایی که انجام می دهد، خود را عفو می کند.

آردال از رمانی نوشت که نامش «زخمی» است. او در این رمان، زندانی را به تصویر می کشد و شخصی را که در شکنجه گاه ها شکنجه می شود و یک سیاسی است.

در این رمان، کسانی وجود دارند که شکنجه گراند. آردال از این شکنجه گران را به گونه ای به تصویر می کشد که واقعیت بیرون در برابر آن رنگ می بازد. شکنجه گران آردال از همچون دندانه های یک چرخنده مشابه یکدیگراند. با این که یکی بور و یکی سبزه و یکی دارای سر طاس است، اما همگی مانند دندانه های چرخنده شبیه هم اند. خوب و بد و مهربان و نامهربان در میان نیست. آن ها همه ابزاراند... به ندرت می توان دید که یکی از آنان ذره ای از احساس انسانی از خود به نمایش بگذارد. اما تا چه اندازه می توان این ذره را جدی گرفت و به حساب آورد؛ این چه مقدار از انسانیت است.

آردال از در رمان خود زنی را به تصویر می کشد که همان جا، آن جا که پس از فلک کردن شخصیت رمان، او را برای فرونشاندن آماس کف پاهای زخمی اش روی آب شور راه می برند، کار می کند؛ همچون کسی که از هرگونه حسنی تهی است و کمترین تکان اضافی ندارد. او چون ماشینی خون کف اتاق را پاک و

پاکیزه می کند؛ بی هیچ حسی در صورت و بی هیچ جنبشی در پیکر. در بین این جماعت، تنها همین زن چنین به نظر می آید. گویی درون او متلاطم است. آردال از درون متلاطم این زن را با کلمات و جملات رمانش بازگو نمی کند. زن، تنها خون و کف زمین را پاک می کند، همان جا، به همان شکل، با این حال، چگونه و از چه طریق به توفان درونی او پی می بریم؟ نمی دانم، شاید این حسنی است که من به او نسبت می دهم. اما گمان نمی کنم این حس صرفاً به دریافت شخصی من مربوط و محدود باشد. شاید این از ویژگی های یک هنر شاخص و والا است که هر آن بدون کلام سخن گفته می شود. شادی ها و خشم های عظیم نیز چنین اند. عظمت آن ها را نه در سخن، که در جنبش و حرکت می توان مشاهده کرد. هم از این رو، دوست داشتنی ترین شخصیت رمان آردال از، همان زنی است که همان جا به همان شکل و با درونی متلاطم ایستاده است و باران لعنتش را بر سر شکنجه گران سرازیر می کند و چونان دشنه ای دل ما را می خراشد. نمی دانم آیا کسان دیگری نیز تأثیر مشابه را تجربه می کنند یا نه. دلم می خواهد این را از تک تک آن ها بپرسم.

شکنجه گران، خود را به ماشین بدل کرده اند تا از این طریق از هرگونه مسئولیتی بگریزند. آنان می گویند ما ماشین هستیم. می گویند ما این گونه ایم و این گونه ما را شکل داده اند. پیش خود، حتی از این که گرفتار چنین وضعی شده اند، ناخشنوداند. آردال از اما در این خصوص هیچ نمی گوید. او تنها با زبان حال می فهماند. اشکال مختلف شکنجه را با زبان حال بیان می کند. در بین آنان افرادی نیز هستند که خود را جزو انسان ها به حساب می آورند. یکی از این افراد همان کسی است که با پا فراتر گذاشتن از دایره تنگ و محصور خود، می کوشد، اگرچه بسیار اندک، به یاری شکنجه دیده بشتابد. اما او نیز شکنجه گر است. آردال از با به نمایش گذاشتن حس مهربانی این فرد، حس نفرت و انزجار خواننده را برمی انگیزد. در کنار این، عده ای نیز خصوصیات فردی خویش را به رخ می کشند، اینان از آن دسته افرادی هستند که شکنجه را با میل و اشتیاق انجام می دهند. در واقع، شکل ماشینی خود را ترک می کنند و به ماشین شکنجه تبدیل می شوند. ماشینی که با وجود نفرت و کینه ای که در آن موج می زند، تماماً به